

مقاله حاضر گزیده‌ای است از کتاب سینمای آوان گارد که توسط فیلمخانه ملی ایران زیر چاپ است و بزودی منتشر خواهد شد.

مقدمه

امپرسیونیسم به عنوان سبکی در نقاشی در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه ظهور کرد. این سبک عکس العملی است نسبت به سبک رومانتیسم و هنر آکادمیک که در آن زمان متداول بود. اصطلاح امپرسیونیسم از یکی از تابلوهای «مونه» به نام «تأثیر طلوع خورشید» منشاء گرفته است. در نقاشی، ویژگی این سبک از نظر تکنیک عبارت از ضربه‌های کوتاه قلم مو با استفاده از رنگهای روشن است که از طریق آن، هنرمند تأثیرات خود را از جهان مطرح می‌کند. همانند آثار مونه، مانه، رنوار، دگا و غیره.

اما به عنوان یک تکنیک سینمایی، ویژگی امپرسیونیسم عبارت از ساختن یک سکانس است از طریق نماهای کوتاه و متوالی. این نماها اغلب بدون آنکه به یکدیگر مربوط باشند، پشت سر یکدیگر جریان می‌یابند. لویی دولوک، ژرمن دولاک، مارسل لربیه، آبل گانس و به دنبال آن ژان اپشتاین را شاید بتوان از پیروان سبک امپرسیونیسم دانست.

لویی دولوک

اصطلاح امپرسیونیسم در معنای سینمائیش بارها توسط لویی دولوک یکی از معتبرترین تفسیرکنندگان و منتقدان سینمای فرانسه مورد استفاده قرار گرفته است. او این اصطلاح سینمایی را در تضاد با اکسپرسیونیسم آلمان مطرح کرده است. از دیدگاه دولوک، این مکتب اثبات می‌کند که سینما هنر است و دارای قواعد خاص خود و بر سایر هنرها همچون ادبیات و تئاتر تأثیرگذار است. او از استفاده بیش از حد از اقتباسات ادبی در ساخت فیلمها انتقاد کرده و خواهان فیلمنامه‌های

فریدون خامنه‌ای پور

سینمای امپرسیونیسم
فرانسه

ابداعی بود که صرفاً برای پرده سینما نوشته شده‌اند. از نقطه نظر دولوک سینمای فرانسه تقریباً فاقد هرگونه سنتی بود. او تولیدات سینمایی قبل از سال ۱۹۱۴ را بی ارزش می‌پنداشت و به غیر از آثار لویی لومیر و ماکس لیندر آثار سایر سینماگران حتی ژرژملیس را عاری از ارزشهای هنری می‌دانست. «فوییاد»، سینماگری که لویی دولوک در آثار او برخی ارزشهای هنری می‌یافت، بعضاً باعث انزجار او می‌گردید و در این مقوله بیشتر حق با دولوک بود. زیرا پس از پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸، هنر سینما نسبت به سینمای فرانسه پیشرفت بیشتری حاصل نموده بود و سینماگران فرانسوی که فوییاد در صف اولشان قرار داشت به سوی انزوال سریعی پیش رفتند.

یک هنر ملی که فاقد سنت باشد احتیاج به الگوهای هنری دارد. دولوک که سینمای ایتالیا را طرد و از آن شدیداً انتقاد می‌کرد، در سینمای آمریکا به دنبال



چرخ ساخته آبل گانس

توسط ژرمن دولاک ساخته می شود نمونه خوبی از روش خلاقه اوست. موضوع اصلی فیلم رقابت دو مرد است که هردو عاشق یک زن می شوند و به خاطر او یکدیگر را می کشند. دولوک در فیلم «تب» (۱۹۲۱) از سنت امیل زولا پیروی کرده و بر اجتناب ناپذیر بودن رنج های بشری تأکید می نماید. این فیلم مهمترین اثر دولوک محسوب می شود.

فیلم دیگر دولوک «زن بی اصل و مکان» (۱۹۲۲) به خاطر توجه خاصش به مناظر طبیعی، این توهم را برمی انگیزد که شاید فیلم از مکتب سوئدی تأثیر پذیرفته باشد: ویلای زیبایی در سایه درختان، باغی به سبک باغهای ایتالیایی و جاده ای پوشیده از گرد و غبار و... جستجوی روانکاوانه یکی از مسائلی است که دولوک در فیلمهایش به آن می پردازد و همسرش اوا فرانسس، هنر پیشه معروف سبک امپرسیونیسم، در خلق این جستجوی روانکاوانه در قالب شخصیتهای زن فیلمهایش

این الگوها بود، بخصوص در آثار توماس انس و چارلز چاپلین و سپس در فیلم «شکوفه های پژمرده» (۱۹۱۹) اثر دیوید وارک گریفیث. فیلمهای تولد یک ملت (۱۹۱۵) و تعصب (۱۹۱۶) پس از سال ۱۹۲۰ بر روی پرده آمد و نفوذ کمتری بر سینمای فرانسه گذاشت.

دولوک شیفته سبکهای دیگری نیز بود، منجمله مکتب سوئدی که او پس از سال ۱۹۲۰ نسبت به شناساندنش همت گماشت و دیگر سبک امپرسیونیسم آلمان که با نمایش فیلم مشهور مطب دکتر کالیگاری (۱۹۱۹) در پاریس مطرح گشت.

گرچه دولوک تحصیل مکاتب آمریکایی، سوئدی و آلمانی را تشویق می کرد ولی سینماگران را از تقلید آنها برحذر می داشت. هدف دولوک فقط پژوهش و یادگیری این فیلمها و استفاده از آنها برحسب مقتضیات ملی فرانسه بود.

اولین فیلمنامه دولوک به نام «جشن اسپانیایی» که

به او با مهارت خاصی کمک می‌کند.

دولوک فیلمسازی است که در عین حال نقاش و شاعر نیز هست. این امر در صحنه آغازین فیلم «زن بی اصل و مکان» که توپ غلت زنان به سوی تماشاگران می‌رود به خوبی نمایان است.

ژرمن دولاک

ژرمن دولاک در سال ۱۸۸۲ در شهر امی‌ین فرانسه چشم به جهان گشود. او در پاریس به تحصیل در رشته‌های مختلف هنری از قبیل موسیقی و اپرا می‌پردازد. در سال ۱۹۰۵ با نویسنده معروف فرانسوی آلبرت دولاک ازدواج می‌کند و تحت نفوذ شوهرش به روزنامه‌نگاری می‌پردازد. بدین ترتیب او یکی از روزنامه‌نویسان مبارزان دوره خود می‌شود و روزنامه «زن فرانسوی» را منتشر می‌سازد. در این روزنامه او به نقد تئاتر و سینما روی می‌آورد و علاقه شدیدی نسبت به

سینما پیدا می‌کند. در سال ۱۹۱۵ با همکاری همسرش، کمپانی سینمایی کوچکی به نام دل‌یا را به راه می‌اندازد و در آن شروع به ساختن فیلمهای تجربی کوتاه با سرمایه کم می‌کند.

در سال ۱۹۱۸ ژرمن دولاک، لویی دولوک را ملاقات می‌کند. لویی دولوک سناریوی «جشن اسپانیایی» را به او واگذار می‌کند و ژرمن دولاک سال بعد فیلم برجسته‌ای از آن می‌سازد. ژرژ سادول، منتقد معروف سینمایی درباره این فیلم می‌نویسد: «این فیلم، دری را در مکتب سینمای فرانسه بعد از جنگ باز کرد که برخلاف سینمای تجاری قبل از جنگ، تمام تأکیدش بر جنبه‌های هنری سینما است.»

در سال ۱۹۲۳ ژرمن دولاک شاهکار خود به نام «خانم بوده خندان» را می‌سازد. در این فیلم اونگرش زیباشناسانه سبک آوان گارد را به خوبی نشان می‌دهد.



خانم بوده خندان اثر ژرمن دولاک

خانم» در سال ۱۹۵۳ ساخته می‌شود.

آبل گانس

آبل گانس به سال ۱۸۸۹ در پاریس به دنیا آمد. تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق آغاز کرد ولی به علت شیفتگی اش به تئاتر آنرا نیمه کاره رها نمود. گانس در سن ۱۹ سالگی در نمایشنامه ای در بروکسل بازی کرد و در بازگشت به پاریس در اولین نقش سینمایی خود در فیلم «مولیر» ظاهر گردید. از آن پس وی در سایر فیلمهای فرانسوی در نقشهای فرعی ایفای نقش نمود و همزمان شروع به نوشتن سناریو کرد. او در این دوره در نهایت فقر زندگی می‌کرد و از بیماری سل رنج می‌برد.

در سال ۱۹۱۱ گانس بهبود نسبی حاصل نمود و به کمک چندتن از دوستانش یک کمپانی کوچک سینمایی تأسیس کرد. او در همین سال اولین فیلم خود را به نام «سد» ساخت و در آن نقشی نیز ایفا کرد. فیلمهای اولیه گانس چندان مورد استقبال واقع نگردید و لذا او به تئاتر بازگشت. او نمایشنامه ای پنج ساعته به نام «پیروزی ساموتراس» نوشت و هنر پیشه معروف تئاتر «سارا برنارد» حاضر به بازی در آن شد. ولی به علت آغاز جنگ جهانی اول این نمایشنامه هرگز بر روی صحنه نیامد.

بیماری گانس او را از انجام خدمت نظام وظیفه معاف کرد و در نتیجه او این فرصت را پیدا کرد که برای کمپانی «فیلم هنری» فیلم بسازد. با وجود موفقیت تجارتي فیلمهای این دوره اش، گانس دائماً با تهیه کنندگان به علت تمایلش به استفاده از فنون سینمایی، بخصوص استفاده از نماهای نزدیک (کلوزآپ) و نماهای دنبال کننده (تریپل شات) — که تکنیکهای محکوم و مبهمی در آن زمان محسوب می‌شدند — در جدال و ستیز بود.

به هرحال در سال ۱۹۱۷ او کارگردانی سرشناس به

در اواخر دهه بیست دولاک به دومین جنبش سینمای آوان گارد یعنی سبک سوررئالیزم پیوست. شاهکار او در این سبک فیلم «صدف و مرد روحانی» نام دارد. ظهور سینمای ناطق به فعالیت فیلمسازی او خاتمه داد. آخرین فیلم او در سینمای صامت «بررسی سینمایی بریک عربسک» نام دارد. این فیلم به سال ۱۹۲۹ ساخته شد. ژرمن دولاک در سال ۱۹۴۲ درگذشت.

ژرمن دولاک از نظر تاریخی بعد از «آلیس گی»، دومین زن فیلمساز فرانسوی به شمار می‌آید. او بنیانگذار سبک امپرسیونیسم در سینمای آوان گارد فرانسه است و فیلمهای «جشن اسپانیایی» و «خانم بوده خندان» او از شاهکاری های این سبک به شمار می‌آیند.

مارسل لریه

مارسل لریه نویسنده، شاعر، نمایشنامه نویس و از بنیانگذاران فیلمهای تجربی سبک امپرسیونیسم است. او در سال ۱۸۹۰ در پاریس متولد گردید. تحصیلات خود را در رشته های حقوق و ادبیات به پایان رساند و پس از آن به عنوان منتقد ادبی و روزنامه نگار مشغول به کار شد. در طول جنگ جهانی اول در قسمت فیلم ارتش فرانسه استخدام می‌شود و به سناریونویسی می‌پردازد. اولین فیلم کوتاه خود را در سال ۱۹۱۷ به نام «خیالات» می‌سازد. فیلمهای معروف این دوره او عبارتند از:

«الدورادو» (۱۹۲۱)، «غیرانسانی» (۱۹۲۴) و «آتش ماتیاس پاسکال» (۱۹۲۵). این فیلمها بر کارگردانهای جوان آن دوره از قبیل کاو الکانتی و اُتان لارا نفوذ فراوانی گذاشت. لریه از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ مدیر مرکز بین المللی مدارس سینمایی بود و در سال ۱۹۴۳ «آموزشگاه مطالعات عالی سینمایی» را تأسیس کرد. از سال ۱۹۵۴ فیلمهای متعددی برای تلویزیون فرانسه ساخت. آخرین فیلم سینمایی او «پدر دختر



متهم می‌کنم ساخته آیل گانس

شمار می‌آمد که نامش قبل از هنر پیشگان در عنوان بندی فیلم می‌آمد.

پس از ساختن دو فیلم بسیار موفق — هم از لحاظ هنری و هم از نظر تجاری — به نامهای «ماترو دولوزا» در سال ۱۹۱۷ و «سمفونی دهم» در سال ۱۹۱۸، گانس در ماههای آخر جنگ به خدمت احضار شد. این تجربه کوتاه در میدان جنگ، گانس را بر آن داشت که فیلمی در جهت نشان دادن بی ارزشی و بطالت جنگ بسازد. این فیلم «متهم می‌کنم» نام داشت.

در همین زمان بر اثر وقوع فاجعه‌ای در یک کارخانه تولید گاز سمی، گانس نزدیک بود جانش را از دست بدهد و به همین دلیل از خدمت معاف گردید، ولی او خود داوطلب ادامه خدمت نظام شد تا بتواند فیلم «متهم

می‌کنم» را با سربازان واقعی و زیر آتش بمب و گلوله فیلمبرداری کند. این فیلم سه ساعته که ملودرامی است سه قسمتی در پس زمینه جنگ، بلافاصله پس از متارکه جنگ به نمایش درآمد و با استقبال شایانی مواجه شد. صحنه‌های شبه خبری جنگ در این فیلم شگفت‌انگیز است و پیام صلح جویانه آن، اولین عکس‌العمل در مقابل ویرانیهای جنگ بود که در یک فیلم مهم به نمایش گذاشته شد. تکنیک مونتاژ سریع این فیلم — که بعدها در فیلمهای «چرخ» و «نابلئون» به کمال خود رسید — بر روی نوابغ سینمای روسیه شوروی از قبیل: آیزنشتاین، پودوفکین و داوژنکو اثری عمیق گذاشت. گانس همین تأثیر را بر روی سینمای آوانگارد فرانسه برجای گذاشت. امپرسیونیست‌های روسیه شوروی و

فرانسه از تکنیک مونتاژ سریع گانس در تکامل تئوری مونتاژ خود استفاده کردند. نفوذ گانس در فیلم «خانم زیبای بیرحم» ساخته ژرمن دولاک به وضوح احساس می شود. استفاده از عدسیهای منحرف کننده در فیلم «جنون دکتر توب» - ساخته شده به سال ۱۹۱۵ - پیشگام این تکنیک است. این تکنیک به وسیله فیلمسازان آوانگارد آلمانی همانند ارنومتز به تکامل خود رسید.

گانس پس از ساختن «متهم می‌کنم»، فیلمبرداری فیلم بعدی خود را به نام «چرخ» آغاز نمود. ساخت این فیلم از همان ابتدا با مشکلاتی مواجه شد. گانس عاشق ایدا دانیز منشی کمپانی «فیلم هنری» می شود که این امر سبب جدایی او از همسرش می‌گردد. سپس با ایدا در پاریس زندگی مشترکی را آغاز می‌کند ولی طولی نمی‌کشد که هر دو آنها به سرماخوردگی سختی دچار شده و بستری می‌گردند. گانس بهبود می‌یابد ولی ایدا در آوریل سال ۱۹۲۳ یک روز قبل از خاتمه فیلم می‌میرد. گانس پس از بهبودی موفق به خاتمه فیلم می‌شود اما شدت تأثرش از مرگ ایدا سبب می‌شود که مونتاژ فیلم «چرخ» را ناتمام گذاشته به آمریکا مسافرت کند. گانس مدت پنج ماه در ایالات متحده آمریکا توقف می‌کند و در همین ایام اقدام به پخش فیلم «متهم می‌کنم» می‌کند. او که از هالیوود و کارخانه فیلمسازی دل خوشی ندارد، پیشنهاد کمپانی مترو برای فیلمسازی در هالیوود با دستمزد چندین هزار دلار در هفته را نمی‌پذیرد و به فرانسه مراجعت می‌کند. تنها خاطره خوش گانس از این سفر، عکس العمل هیجان‌زده گریفیث نسبت به فیلم «متهم می‌کنم» است. گریفیث این فیلم را طی یک نمایش خصوصی در نیویورک مشاهده نمود. در بازگشت به فرانسه، گانس بالاخره فیلم چرخ را در ۳۲ حلقه مونتاژ می‌کند. او قصد داشت این فیلم پنج ساعته را در سه قسمت به نمایش گذارد. گانس همچنین یک نسخه ۱۲ حلقه‌ای نیز از این فیلم تدوین

کرد.

«چرخ» فیلمی است ملودراماتیک که در یک خط آهن و در فضای طبیعی فیلمبرداری شده است. این فیلم که از تکنیک ابداعی مونتاژ بصری و ریتمیک برخوردار است از مهمترین فیلمهای تاریخ سینما به شمار می‌آید. «چرخ» مورد ستایش بسیاری از روشنفکران قرار گرفت و نفوذ چشمگیری بر روی سایر فیلمسازان گذاشت تا حدی که ژان کوکتو در وصف آن گفت: «سینما به قبل از فیلم چرخ و بعد از آن تقسیم می‌شود؛ چنانکه نقاشی به قبل از پیکاسو و بعد از او تقسیم می‌شود.»

شاهکار ابدی آبل گانس، «ناپلئون» نام دارد. این فیلم به سال ۱۹۲۷ ساخته شده است. در این فیلم، گانس از تمام فنون سینمایی شناخته شده تا آن زمان استفاده کرده است. علاوه بر آن، او در این فیلم از اختراعات جدید و تکنیکی سینما از جمله تقسیم پرده سینمایی به سه قسمت - این تکنیک پولی ویزن نامیده می‌شود و پایه گذار تکنیک سینه‌راما به شمار می‌آید - و از شگردهای خیره کننده حرکت دوربین استفاده می‌کند.

«ناپلئون» در ۱۷ حلقه به طور کامل و با استفاده از پرده سه‌قسمتی در هشت شهر اروپایی به نمایش گذاشته شد و با استقبال شایانی مواجه گردید. ولی در آمریکا این فیلم تدوین دوباره گردید و نسخه کوتاه‌شده آن بدون استفاده از پرده سه‌قسمتی به نمایش درآمد. در سال ۱۹۸۱ (پس از گذشت ۵۴ سال)، این فیلم توسط فرانسس فورد کاپولا به طور کامل و همراه با یک ارکستر سمفونیک، در شهرهای بزرگ ایالات متحده به معرض نمایش گذاشته شد و با استقبال بی نظیر تماشاگران مواجه گردید.

خلاصه داستان فیلم: ناپلئون شاگرد جوانی است که به تحصیل در مدرسه نظامی بری‌ین اشتغال دارد. او محصلی بی‌همتا است که به علت متفاوت بودنش با



ناپلئون

ژان مارا را آنتونین آرتوبازی می‌کند) توسط شارلوت کوردی در حمام به قتل می‌رسد. دانتون، روبسپیر و سن ژوست (نقش سن ژوست را خود آیل گانسن بازی می‌کند) همگی محکوم به مرگ با گیوتین می‌شوند. ناپلئون توسط سالجنتی — هم دوره اقامت او در کورس که از دوران کودکی و مدرسه نظام دشمن ناپلئون بود — به خیانت متهم شده به زندان می‌افتد، اما به طور معجزه آسایی توسط ترستان فلوری از مرگ حتمی نجات می‌یابد. ترستان فلوری به تقلید از دوستش لابوسییر حکم اعدام ناپلئون را قوت می‌دهد. بالاخره ناپلئون آزاد می‌شود و به ارتش ملحق می‌گردد. او پس از رد کردن چند پست نظامی، بالاخره از طرف ژنرال باراس به سمت فرماندهی نیروهای مقاومت پاریس در مقابل شورش سلطنت طلبان منسوب می‌شود. شورشیان سرکوب می‌شوند و مردم پاریس جشن می‌گیرند. در ضیافت «مجلس رقص قربانیها» ناپلئون مجذوب ژوزفین دو بوآرنه می‌شود و او را از چنگ اسکورتش ژنرال هوش درمی‌آورد. پس از آنکه ناپلئون توسط باراس به فرماندهی نیروی آلپ ارتقاء می‌یابد، با ژوزفین ازدواج می‌کند. ناپلئون به میدان جنگ می‌شتابد و ابتدا مورد تحقیر ژنرالهای پیر واقع می‌شود. ارتش آلپ شکست خورده و در حال تجزیه است. ناپلئون به نظم ارتش می‌پردازد و با مدد از نبوغ نظامی خویش و در کنار آن، تشویق سربازان، ایتالیا را فتح می‌کند و قهرمان ملی می‌شود. روایت فیلم با این عنوان که «ناپلئون دروازه های ایتالیا را می‌گشاید» خاتمه می‌پذیرد.

سایرین و غرور بی اندازه اش، مورد آزار و اذیت دیگر شاگردان و معلمان قرار می‌گیرد. تنها دوستان او در این دوران حساس، آتپیز مدرسه ترستان فلوری و عقاب همدمش هستند. ترستان فلوری به هنگام دعوایی با گلوله برفی به کمک ناپلئون آمده و باعث پیروزی اش می‌شود.

ده سال بعد، به سال ۱۷۸۹، در روزهای اول انقلاب کبیر فرانسه، ناپلئون در پاریس مشتاقانه به آواز مارس یز در کلوب کوردولیه ها گوش می‌دهد، اما هرج و مرج خیابانی و قتل عام ناشی از انقلاب او را مضطرب می‌سازد.

وقتی در سال ۱۷۹۳ به جزیره کورس مراجعت می‌کند، طرفدار سرسخت انقلاب و دشمن پائولی فرماندار کورس و منشی اش پوتسودوبورژ — که برای پیوستن جزیره کورس به امپراطوری بریتانیا نقشه ای طرح کرده اند — می‌شود. نقشه اینان پیروز می‌شود و ناپلئون مجبور می‌شود که از راه دریا به فرانسه فرار کند.

پس از فرار از جزیره کورس، ناپلئون وارد ارتش فرانسه می‌شود و در محاصره شهر تولون با ترستان فلوری — که دخترش ویولین عاشق ناپلئون است — برخورد می‌کند. ژنرال دوگومیه او را فرمانده توپخانه می‌کند و ناپلئون با وجود برتری نیروهای انگلیسی از نظر تعداد نفرات و تجهیزات، طی حمله ای شبانه و در یک هوای توفانی به پیروزی نایل می‌شود و برای اولین بار نبوغ نظامی خود را نشان می‌دهد.

در پاریس حکومت ترور آغاز شده است. مارا (نقش

هرچند که بخشی از فیلم در خارج از استودیو فیلمبرداری شده — کورس، بریانسون، تولون ونیس — ولی قسمت اعظم آن در استودیوی در حوالی پاریس فیلمبرداری شده است.

بازی بازیگران در این فیلم در سطح بسیار بالایی است: آلبرت دیودونه در نقش ناپلئون، جینامانس در نقش ژوزفین، الکساندر کویبتسکی در نقش دانتون، آنتونین آرنودر در نقش مارا، فان دائل در نقش روبسپیر و بالاخره خود آبل گانس در نقش سن ژوست، بازیهای فوق العاده ای عرضه کردند. این هنر پیشگان زیردست کارگردان نابغه ای قرار داشتند.

ولی شاید مهمترین عاملی که این فیلم را در شمار یکی از شاهکارهای تاریخ سینما درآورده است، فیلمبرداری خارق العاده آن، توأم با حرکات چشمگیر دوربین به صورتی بدیع و پرتحرک است. مانند صحنه اسب تاختن و فرار ناپلئون از کورس و سپس سقوط او در آب در حالتی که دوربین تمام حرکات او را تعقیب می کند. گانس در این کار حتی بیش از این پیش می رود؛ دوربینی به سینه دانتون می بندد تا به هنگام خواندن سرود ماریسی یز، حرکات تنفسی او را نشان دهد — و یا در صحنه ریزش برف در بری یس، گانس دستور می دهد یک دوربین در حال کار را به هوا پرتاب کنند تا نقطه دید گلوله برفی را به دست آورد.

تهیه کننده به خاطر قیمت دوربین با این عمل مخالفت می کند، اما گانس مغرورانه می گوید: «هم گلوله برفی خرد می شود و هم دوربین».

یکی از منتقدین سینمایی درباره این فیلم می نویسد: «ناپلئون یک انقلاب بصری در تاریخ سینما است. گانس شیوه پاولی ویژن را سی سال قبل از سینه راما اختراع کرد. او دوربین را از سه پایه و چرخ جدا کرد و آنرا به اسبهای در حال تاخت متصل نمود. گانس بنیانگذار تکنیک مونتاژ سریع بصری است و ناپلئون شاهکار سینمای صامت است.»

منتقد دیگری درباره این فیلم می نویسد: «بازیگران فیلم ناپلئون نقش های خود را خیلی جدی تلقی می کنند. لباسهایشان روح تازه ای به آنها داده است: به نظر می آید جرقه ای که از آبل گانس ساطع می شود، همه آنها را تحت تأثیر قرار داده است. کارگردان بر احساسات بازیگران، همچون رهبر ارکستری که نوازندگان را در کنترل دارد، مسلط است. وقتی گانس با صدای آرام و گیرایش توضیحات فنی می دهد، همچون یک رهبر مورد ستایش تمام افراد گروه قرار می گیرد.»

ساختن «ناپلئون» چهارسال به طول انجامید که سه سال آن صرف فیلمبرداری گردید. گانس قبل از نوشتن سناریو، سیصد کتاب راجع به ناپلئون مطالعه کرد. دوپست تکنیسین و چهل بازیگر استخدام شدند. در بعضی از صحنه ها شش هزار سیاهی لشکر حضور داشتند، صد و پنجاه دکور مختلف در استودیو و خارج از آن ساخته شد، هشت هزار دست لباس و چهار هزار قبضه اسلحه در استودیوی بیانکور گردآوری شدند. قرار بود فیلم در سه قسمت: جوانی ناپلئون، ثرور و ناپلئون و نبرد ایتالیا ساخته شود؛ ولی فقط دو قسمت اول آن ساخته شد. در سال ۱۹۳۴، گانس با فیلمبرداری صحنه های مکمل، به فیلم صدا افزود. او اختراع جدیدی در صدا گذاری ارائه نمود که همان صدای استریوفونیک است و آنرا پیکتوگراف نامید.

آبل گانس یکی از بزرگترین مخترعین سینمایی جهان است. او هیچگاه از تجربه اندوزی و ابداع تکنیک های جدید سینمایی دست برنداشت. در سالهای دهه پنجاه او تجربیاتی در زمینه «ماژی راما» و تکمیل سیستم «پولی ویژن» انجام داد. هرچند که فیلمهای ناطق آبل گانس در اثر محدودیتهای تجارتمی و کنترل کمپانی های فیلمبرداری فاقد قدرت خلاقه فیلمهای صامت او هستند ولی نبوغ گانس در آنها نیز قابل رؤیت و لمس است. گانس در سال ۱۹۸۱ چشم از جهان فرو بست.